

نشست: علم جدید به مثابه ابزار تبلیغ دین نزد علمای قاجار

سخنران: دکتر امیر محمد گمینی عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

دبیر: دکتر مالک شجاعی جشوقانی رئیس مرکز تحقیقات امام علی (ع)

سلام عرض می‌کنم خدمت محضر حضار ارجمند و اساتید و پژوهشگران و علاقه‌مندان به حوزه فلسفه و فرهنگ و دین پژوهی و علوم انسانی و عزیزانی که از طریق لینک مجازی این نشست دعوت مرکز تحقیقات امام علی (ع) پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی را پذیرفتید تا در یازدهمین نشست از سلسله نشست‌های ماهانه مرکز تحقیقات امام علی (ع) در محضر یکی از اساتید پژوهشگران بزرگوار خودمان یکی دیگر از مباحث این حوزه را دنبال کنیم؛ این افتخار را داریم که امروز در این نشست در خدمت جناب آقای دکتر امیر محمد گمینی عضو محترم هیئت علمی دانشگاه تهران پژوهشکده تاریخ علم هستیم. آقای دکتر گمینی دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ علم در جهان اسلام از دانشگاه تهران و دانش‌آموخته دکتری تاریخ و فلسفه علم از مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران هستند، البته مهندسی‌شان هم اکتشاف معدن بوده است و بعداً اکتشافات تاریخی در حوزه علم در دوره ارشد و دکتری منجر شده است. آثار ارزشمندی در قالب کتاب تألیفی و ترجمه و مقالات علمی پژوهشی از آقای دکتر گمینی منتشر شده است. کتاب دایره‌های مینایی پژوهشی در تاریخ کیهان‌شناسی در تمدن اسلامی یک از آثار ایشان هست که انتشارات حکمت در سال 1395 منتشر کرده است، از آنجا که بنده اطلاع دارم به گمانم جایزه فارابی را به خودش اختصاص داده و بنده هم توفیق داشتم در برنامه‌ای تلویزیونی که در حوزه اندیشه بود کتاب را یک شب بهش پرداختیم. همین‌طور کتاب‌های ترجمه شده ایشان کتاب خواندنی مواجهه با داروین نخستین برخوردها با نظریه تکامل در شرح مسیحی و اسلامی که نشر کرگدن به سال 1396 منتشر کرد و کتاب قطب‌الدین شیرازی که ترجمه کردن در انتشارات علمی فرهنگی در سال 1395، و یک کتاب تألیفی اخیر هم که قرار بود تصویرش را دوستان بیاورند و نشان خواهند داد؛ کتاب: "ما چگونه ما نشدیم" هست. حالا دوستانی که در تاریخ علم به مباحث فکری فرهنگ معاصر اشراف دارند می‌دانند که کتاب ناظر به چه مقولات و مسائلی است و ناظر است به نقد و بررسی فرضیه افول علم در ایران که نشر کرگدن در سال 1402 منتشر کرده است.

دوستان اگر رزومه آقای دکتر را در اینجا آوردم اما علی رغم جوان بودن ایشان پرکار هستند و بنده هم همیشه از مطالب ایشان استفاده کرده ام و از ایشان تشکر کرده ام به خاطر اینکه متمرکز در حوزه تاریخ علم و تمدن اسلامی کار کرده اند برخی از مقالات که در مجله تاریخ علم دانشگاه تهران و یا مجله میراث علمی اسلام و ایران منتشر شده است انصافاً واجد نکات نوآورانه و روش شناسانه ای هست و البته این به معنای غیر قابل نقد بودن مقالات آثار ایشان مثل هر بزرگوار دیگری نیست. از جمله مقالات ایشان: "علمای شیعه و استفاده از علوم جدید برای تبلیغ دین در دوران قاجار"، "تفسیر و تأویل متن مقدس نزد محمد حسین کاشف الغطاء" هست که مجله تاریخ علم منتشر کرده سال 1401 یا "برخی ویژگی های علمی و تاریخی کتاب اختیارات مظفری نوشته قطب الدین شیرازی"، "اصل سادگی در آثار هیئت" یا "بحثی تاریخ نگارانه درباره موانع یا عوامل ایجاد انقلاب علمی در تمدن اسلامی" که بنده اخیراً در بحثی برخی خیلی استفاده کردم و استناد دادم، "نقد و بررسی علم چیست؟ علمای امامیه و نجوم جدید در ایران عصر قاجار"، "خدمت و خیانت به عینت در تاریخ علم دوران اسلامی" و مقالات ارزشمندی که در حوزه و یک مقاله هم برای مجله ای که بنده چند سال پیش افتخار داشتم سردبیر آن بودم خدمت دوستان تحت عنوان "آیا علوم طبیعی در تمدن اسلامی برگرفته از اسلام" بود که در مجله کلام و فلسفه و عرفان سال 1396 منتشر شد و به گمانم همان سال یا سال بعد هم در جشنواره نقد کتاب برگزیده شد، هم اکنون ایشان عضو هیئت علمی دانشگاه تهران هستند و در جایزه جهانی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، کتاب سال دانشجویی و جشنواره بین المللی جزء داوران بودند در فارابی و خودشان هم در واقع جوایزی را برای مقاله "علم، دین و خرافه در تمدن اسلامی؛ نقدی بر کتاب «مقالاتی درباره ی مفهوم علم در تمدن اسلامی»، همینطور برای اثر "جایگاه آرای قطب الدین شیرازی در علم هیئت" و عرض شود که آثار دیگری که من دعوت می کنم دوستان حتما در صفحه پژوهشکده تاریخ علم دانشگاه تهران بح های ایشان را دنبال کنند.

بنده یک نکاتی را آماده کردم اما ترجیح این هست خود آقای دکتر بحثشان را در ابتدا مطرح بفرمایند؛ چون ایشان هم مهمان ما هستند و هم بنده در واقع وقتی که ایشان حاضر هستند میبایست بیشتر شنونده باشم. یک طبقه بندی را از مواجهه با علم جدید در ایران معاصر اعم از گفتمان های الهیاتی و دینی، بنده در یک پژوهشی که اخیراً انجام دادم و قرار هست با اصلاحات

هم منتشر شود برای انتشار می خواهم اینجا مطرح کنم که در بخش بعدی که فرمایشات آقای دکتر را شنیدیم بنده هم یک طرح بحث کوتاهی خواهم داشت یک کتاب هم بنده آورده ام اینجا که نگران هستم فرصت نشود و به آن نپردازیم، این کتاب "تاریخ و فلسفه علم" که مقالاتی از و درباره رشدی راشد هست به همت استاد حسین معصومی همدانی و آقای دکتر امینی و همکاران ایشان نوشته شده، این کتاب بسیار کتاب خواندنی است از جهت به نظر بنده البته، ممکنه از جهات دیگری هم مهم باشد؛ از جهت طرح رویکرد انتقادی در قبال مشهوراتی که در جامعه فکری و فرهنگی ما در باب مواجهه علم و دین و تاریخنگاری علم در تمدن اسلامی، کسانی که دکتر معصومی همدانی را می شناسند حالا آقای دکتر گمینی افتخار داشتن شاگرد آقای دکتر معصومی بودند؛ بنده خوب خیلی کم توفیق بودم غیر حضوری از نوشته های استاد استفاده کردم و همیشه از ایشان سوالاتم را می پرسم. آقای دکتر معصومی همدانی در این چهار پنج دهه به ویژه سه دهه اخیر تلاش کردند که با پژوهش های خودشان با تأملاتی که در حوزه تاریخ علم در تمدن اسلام داشتند هم در مقابل مشهورات و دیدگاه های کلانی که از افق فلسفی الاهیاتی در باب علم در تمدن اسلامی مطرح می شود یک علامت سؤال بزرگ بگذارند و دعوت کنند به یک رویکرد متواضعانه و موردی در تاریخ علم دوره اسلامی و شاگردانشان هم در همین فضاها سوق دادند. یعنی به جای اینکه شما برید تعمیم های شتابزده انجام بدید قبل از اینکه کار تاریخی انجام دهید، برید کیس استادی و مطالعات موردی، آن **رابطه** اضلاع و چند جانبه علم با سایر شئون فرهنگ، یعنی اقتصاد و سیاست و تاریخ و دین و فلسفه؛ این ها را توامان، خیلی اسیر تعمیمات و کلی گویی های شتابزده نشوید. من مجدد خدمت آقای دکتر گمینی هم عرض سلام و احترام دارم و باز هم سپاس از اینکه دعوت ما را پذیرفتند. محضر عزیزانی که در جلسه ما حضور دارند آقای دکتر احمد زاده، خانم دکتر توکلی، خانم موسوی نژاد و همکاران دیگر، دوستان از پژوهشکده تاریخ هستند و خودشان الحمدالله فاضل و استاد؛ دوستانی هم که در فضای مجازی همراه ما هستند خدمتشان سلام عرض می کنم ولی دوستانی که بعد از جلسه با یک فاصله کوتاهی تصویر و صوت ما را در وبگاه پژوهشگاه خواهند داشت.

آقای دکتر در خدمت شما هستیم و طرح بحث شما را خواهیم شنید.

آقای دکتر گمینی بعد از سلام به حضار، ابتدا به دیدگاه های برخی از جامعه شناسان قرن بیستم درباره این اشاره کردند که طبقات مختلف اجتماعی برای تثبیت طبقه خود و در جهت منافع طبقه شان، به غیر از سرمایه مادی، چه سرمایه هایی در دسترس شان دارند. ایشان برای مثلا از کتاب "توانا بود هرکه دانا بود" از آقای دکتر سیروس شائق نشر شیراز که ترجمه نیز شده است، نام بردند و افزودند این کتاب روایتش بر همین اساس است که طبقه متوسط مدرن ایران، چگونه مدرنیزاسیون را در ایران آورد و چطور آن را بومی کردند. بر خلاف روایت رایج که مثلا پهلوی اول را مهم ترین نقش در ایجاد مدرنیزاسیون در ایران می دانند در این کتاب می بینیم که طبقه متوسط مدرن چه میزان نقش داشته است در جهت منافع خود مثل هر طبقه دیگری از سرمایه های مختلف استفاده می کند و سرمایه ای که اینان داشتند گروهی از تحصیل کردگان غرب که از اواخر دوره قاجار از ایران رفته بودند و درس مدرن خوانده بودند بهترین نمونه اینان دکتر امیر اعلم هست که پزشکی خوندن و رساله پزشکی نوشتند و نه تنها در پزشکی که در همه رشته ها افراد مدرک گرفته و برگشتند و این طبقه متوسط مدرن را ایجاد کردند. و این طبقه شروع کرد به کنار زدن طبقات دیگر و در روزنامه ها و کتاب ها به طور مفصل صحبت می کنند که چگونه مردم را آموزش دهیم برای پذیرش به ویژه پزشکی جدید و بقیه علوم.

مانند هر طبقه اجتماعی دیگری این ها هم از سرمایه فرهنگی خودشان در جهت منافع طبقه خود، استفاده می کنند.

در ادامه دکتر گمینی اذعان داشتند قصد دارند بیشتر در خصوص علما به ویژه در دوره قاجار بحث و صحبت کنند که چگونه این علم جدید خودش به یک سرمایه فرهنگی تبدیل می شود که علما از آن برای منافع طبقه خود استفاده می کنند. همانگونه که طبقه مدرن ایرانی در راستای اهداف خود عمل میکرد و مدرنیست، پزشکی مدرن، واکسیناسیون را آورد؛ طبقه علما نیز به همین شیوه از آن برای تبلیغ دین، تبلیغ تشیع، رسمیت دین و برگرداندن وجاهت دین استفاده کردند. ایشان در ادامه تاکید کردند به تاریخچه مسئله در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی نیز اشاره خواهد کرد. دکتر گمینی در ادامه توضیح دادند؛ علمای شیعه در آن زمان در ایران و عراق در رفت آمد بودند مثلا محمد حسین کاشف الغطاء اغلب در عراق بوده و کمتر در ایران حضور داشته است. در نتیجه

به حکومت ایران که اشاره می شود بیشتر بیان بازه های زمانی قصد است و ممکن است یک عالمی اصلا تحت حکومت ایران نبوده باشد. لیکن این علما در آن زمان بین ایران و عراق در رفت و آمد و تأثیرگذار بودند. مثلا عالمی که در عراق کتابی می نوشت در ایران هم تأثیر خود را می گذاشت به ویژه زمانی که آن کتاب به فارسی هم ترجمه می شد.

روایتی که امروزه ما از استفاده علمای شیعه از علوم جدید از طریق دین داریم بیشتر از همه متمرکز هست بر یکی از علمای شیعه عراقی در دوران مظفر الدین شاه کتابی نوشته است با عنوان الحی الاسلام که در این کتاب سعی می کند از آیات قرآن و روایات شیعه استفاده کند و ادعا کند این نجوم جدید به ویژه (حالا من اینجا بیشتر تمرکز بر نجوم هست روی علوم دیگر کمتر تأکید می کنم با پزشکی اصلا کاری ندارم بیشتر تمرکز بر نجوم هست راجع به زیست شناسی و نظریه تکامل هم نکاتی خواهم گفت یا فیزیک و بعضی نظریات عادی فیزیک ولی نجوم بیشتر از همه به ویژه نظریه خورشید مرکزی در تقابل با نظریه زمین مرکزی) شهرستانی مدعی است که در روایات به صراحت حتی آمده اگر هم نگوئیم به صراحت بلکه این روایات جز با نجوم جدید معنی نمی شود. مثلا فرض کنید اگر در روایات داریم که زمین بر شاخ گاو قرار گرفته است شهرستانی میگوید این شاخ گاو در واقع مدار سیاره است که به شکل یک شاخ که اشاره به مدار بیضی سیارات به دور خورشید دارد. همانطور که میبینید خیلی بی ضابطه تفسیری که در واقع می پسندید را به این روایت شیعی سوار کرده است و نه تنها خورشید مرکزی بلکه قانون اول کپلر را هم می خواهد از این روایت استخراج کند. پیش از هبة الدین شهرستانی ظاهرا علمای شیعه اظهار نظر چندانی درباره ی نظریه ی خورشید مرکزی و ورودش به ایران نکرده بودند. یعنی ما هنوز شواهدی نداریم که بینیم علمای شیعه مخالفت جدی کرده باشند با نجوم جدید و مثلا تحریم کرده باشند. مثلا اون اتفاقی که بین گالیله و کلیسای کاتولیک افتاد ظاهرا بین علمای شیعه و نجوم جدید نیفتاد. در دوره زندیه ما ملا مهدی نراقی را داریم که نه در کتب دینی و فقهی خودش بلکه در کتابی در هیئت، کتابی سراسر محاسبات ریاضی و هیئت دارد و در آن کتاب که اسمش هست ال ... هیئت. در آن کتاب می گوید که غربی ها اهل افرنج گفته اند؛ زمین حرکت دارد در حالی که چنین نیست و همان دلایل بطمیوسی که در کتب قدیم وجود داشت را برای نفی حرکت زمین می آورد. دلایلی به هیچ وجه کاملا غیر دینی کاملا سکولار، بر اساس اینکه مثلا زمین

که حرکت می کند اشیاء را که پرتاب می کنیم از زمین باید عقب بمانند و امثال هم. (این که دوره زندیه است) و ما اصلا نمی دانیم چگونه به گوش ایشان رسیده است. ولی یک عالم دیگر داریم که در این زمینه اظهار نظر کرده و آن محمد حسین شهرستانی هست که در سال 1299 قمری کتاب آیات بینات را نوشته است. شهرستانی که ایشان در واقع محمد حسین شهرستانی است که با آن هبةالدین شهرستانی در دوره مظفری که حرکت زمین را در واقع می پذیرد و با آیات و روایات تطبیق می دهد؛ متفاوت است. ایشان محمد حسین شهرستانی هستند و پیش از هبةالدین شهرستانی بوده اند و کتاب آیات بینات را نوشته و در این کتاب می گوید با اینکه در آیات و روایات تعیین وضع افلاک نشده است و از آیات و روایات نمیشود چنین چیزی در مورد وضع افلاک برداشت کرد، ولی نجوم جدید را رد می کند حتی آزمایش های علی میرزا ملکم خان در دارالفنون را لعب و بازی و شعبده می داند. خوب پس چرا با نجوم جدید مخالف است باز بر اساس دلایل فلسفه طبیعی ارسطویی که در آن روزگار رایج بوده و دلایل نجومی که در آن روزگار رایج بوده است و هیچ دلیل دینی در رد نجوم جدید نمی آورد به جز یک نکته؛ که آن نکته را اکنون عرض می کنم. میگوید نجوم جدید چند تا عنصر دارد: یکی مرکزیت خورشید، یکی بیضی بودن مدار سیارات دور خورشید، سوم وجود خلاء، چهارم حصول حرکت مختلف از شیء واحد یعنی مثلا یک تکه سنگ هم به سمت مرکز زمین حرکت می کند و هم به همراه زمین در حال چرخش است، یعنی هر جسم زمینی دو تا حرکت خواهد داشت. وجود میل مستدیر در صاحب میل مستقیم، در حالی که میبینیم زمین حرکتش مستقیم الخط است کافیه یک تکه سنگ را برداریم میبینیم به سمت مرکز حرکت می کند و میلش به سمت مرکز زمین مستقیم است، ششم جاذب بودن زمین (زمین جاذبه داشته باشد)، هفت نفی وجود افلاک یا آسمان ها. من اینها را از درون عبارات ایشان به عنوان مفهوم و عناصر نجوم جدید استخراج کردم. ایشان با همه اش مخالف است. ولی از میان این هفت تا فقط با مورد هفتم هست که مشکل اعتقادی و دینی دارد. بقیه را می گوید که براهین فلسفی و نجومی اینها را رد می کند و آن هم این هست که معتقد است در آیات قرآن وجود سماوات تصریح شده است؛ "ملتفت باش و وجود سماوات را که همه انبیاء و عقلا و حکما اثبات کرده اند منکر نشو" این عبارت خود محمد حسین شهرستانی هست که چنین عقیده ای را مطرح کرده است. در مورد بقیه موارد چیزی نمی گوید؛ اینجا میگوید اگر این

مورد را رد بکنید گویا دارید ظاهر قرآن را رد می کنید و مشکل عقیدتی پیدا می کنید. ولی جالب است که در طول تمام این سال های دوره حکومت ناصر الدین شاه که دوران کوتاهی هم نبوده و دوران اوج ورود علوم جدید به ویژه نجوم جدید ایران است ما منجمانی را داریم که مروج نجوم جدید بودند مثل نجم الدوله که می دانیم در روزنامه ها می نوشتند و فضای جامعه با علوم جدید آشنا شده بود مثل زمان فتحعلی شاه نبود که هنوز خیلی رایج نشده بود و فقط به بعضی گوش ها رسیده بوده ، یک کتاب هایی به فارسی در هندوستان نوشته بودند در آن روزگار، بلکه در دوره ناصری روزنامه را باز می کردید این چیزها درونش بوده، ولی ما نمی بینیم از علمای شیعه ی حصولی که با این حوزه در افتاده باشد و آمده باشند تحریم کرده باشند و تنها چیزی که داریم همان محمد حسین شهرستانی هست.

دکتر شجاعی: دلیل اصلیش نهایتا چیست؟

دکتر گمینی: دلیلش دینی نیست، دلیلش غیر از وجود سماوات که می گوید با حرف انبیاء متفاوت است؛ بقیه عناصر نجوم جدید مثل خورشید مرکزی و مدار بیضی و وجود خلاء و اینها؛ می گوید اینها از لحاظ فلسفی ممکن نیست. از لحاظ فلسفه ارسطویی و همچنین نجوم بطلمیوسی دلایل متعددی برای رد اینها در آثار خود می آورد. در همین کتاب آیات بینات؛

دکتر شجاعی: یعنی مخالفتش الهیاتی نیست دینی نیست.

دکتر گمینی: بله دینی نیست فلسفی هست. به همین علت هم کسی را تکفیر نمی تواند بکند، همچنین چیزی بین اینها وجود ندارد. در حالی که در همان روزگار یعنی اوایل دوره ناصری ما میبینیم در میان علمای شیخیه، رهبر اصلی فرقه شیخیه در آن روزگار یعنی جناب محمد کریم خان کرمانی که در کرمان پیروان بسیاری داشته و خیلی با مردم نزدیک بود و مردم در مسائل مختلف با او در ارتباط بودند چند رساله در رد نجوم جدید دارد و در بعضی از آنها بیشتر این عناصر نجوم جدید را متضاد با آموزه های علوم دینی هم می داند یعنی هم دلایل فلسفی و نجومی می آورد آقای محمد کریم خان کرمانی که یک آدم عالمی بوده اند و فلسفه خوب بلد بود در حد خودش ولی از طرف دیگه از لحاظ دینی هم می گوید مثلا ما در قرآن و روایات در وسط آسمان دعا می کنیم نمی شود که در وسط آسمان نباشیم، باید در وسط آسمان باشیم که به سمت بالا

دعا کنیم فرشتگان می روند به آسمان ها و می آیند. ولی اگر ما وسط عالم نباشیم و خورشید وسط باشد این نظم بهم می خورد به عقیده ایشان، البته بیشتر باز هم دلایل ایشان از جنس دلایل فلسفی است. اگر از میان علمای شیعه و رهبران شیعه کسانی به جد با نجوم جدید مخالفت کرده اند جزو در واقع جریان اصلی علمای شیعه نبودند بلکه جزو بدعت گذاران به یک معنی بودند یعنی به یک معنی بگیم تکفیر شده ها بودند فرقه ی جدایی بودند؛ فرقه ای که در آن روزگار به هیچ وجه فرقه کوچکی هم البته نبود ولی خوب خودش بسیار تأثیرگذار بود. خود محمد کریم خان کرمانی نسبت فامیلی با قاجارها داشت مورد حمایت ناصرالدین شاه بود. بعد از او مظفرالدین شاه که می آید می دانیم که اصلاً مظفرالدین شاه شیخی مذهب بود و از طریق شیخی های تبریز در آنجا اصلاً شیخی شده بود. در نتیجه وقتی می گوییم یک فرقه دیگری منظورمان این نیست که فرقه ی کوچک و بی اهمیتی بوده اند نه مهم و تأثیرگذار بوده اند. بهرحال به ویژه در دوران ناصری کسی که در ایران ترویج علم جدید دستش بود وزیر علوم ناصرالدین شاه بود یعنی اعتضادالسلطنه؛ اعتضاد السلطنه وزیر علوم بود، نجوم جدید را ترویج می کرد، روزنامه داشت، روزنامه علمیه دولت علمیه ایران. که همیشه مطالب نجومی اش بیشتر از مطالب بقیه علوم هست در این مجله. مجلات علمی دیگری هم وجود داشت. اعتضادالسلطنه و محمد کریم خان کرمانی مثل آب و آتش هم با هم بودند. اعتضاد السلطنه گویا رساله ای نوشته یا به طریق دیگری کسی را وادار کرده است که همچین رساله ای بنویسد تا بی سوادی محمد کریم خان را نشان دهد و می گوید "ما نشسته بودیم و با ایشان مناظره می کردیم ایشان خیلی بی سواد است" که من احساس می کنم خیلی صادقانه نوشته نشده است و این طور هم نیست. ولی بهرحال مسئله ای که ما داریم درگیری بین یک مدرنیست مثل اعتضاد السلطنه با یک عالم دینی مثل محمد کریم خان کرمانی هست؛ چرا که محمد کریم خان کرمانی تأثیر داشت بر جامعه مؤمنان. در نتیجه اگر ما علمای شیعه متشرعه را جدا میکنیم صرفاً از این جهت هستش که بهرحال اینها را آنجا تکفیر کردند و دیگه نمی توانیم اگر شیخیه مخالفت کرد با نجوم جدید، این را تعمیم بدهیم به همه علمای شیعه ی آن روزگار. من اینطور معتقدم اما آقای دکتر امیر ارجمند می گویند نه چون محمد کریم خان مخالفت کرده این نظر همه علمای شیعه آن روزگار بوده است. من می گویم ایشان کلاً تکفیر شدند و یک فرقه مجزا بوده اند و اینطور نیست که کاری که این

فرقه کرده باشند به دیگران هم بخواهیم وارد بکنیم. ولی از طرف دیگر هم باید حواسمان باشد که علمای شیعه موافقت هم نکرده اند. پیش از کتاب هبه الدین شهرستانی اون طور نبود که به طور گسترده پذیرفته باشند. پس از کتاب هبه الدین شهرستانی هست که خیلی استقبال می شود از نجوم جدید به خاطر بسیاری از علمای بزرگ مثل ابوالقاسم خوبی که از بزرگ ترین ها بوده است، ایشان همراه می شود با کتاب هبه الدین شهرستانی و همین تأثیر می گذارد بر اینکه بسیاری دیگر از علمای شیعه همراه شوند با اینکه از روی تطابق و شباهت هایی که هبه الدین برمی سازد بین نجوم جدید و آیات و روایات بتوانند دین اسلام را هم در واقع تبلیغ بکنند.

پیش از اینکه ادامه بدهم، می خواهم یک میان پرده اینجا عرض کنم که آیا علمای شیعه نخستین کسانی بوده اند که توانسته اند که بین اسلام و آیات و روایات و نجوم جدید پیوند برقرار بکنند؟ و مفهوم اعجاز علمی آیات و روایات را مطرح کردند؟ این مفهومی هست که امروزه هم خیلی رویش مانور داده می شود و ازش صحبت می شود که بله در آیات و روایات اسلامی، نجوم جدید همه آمده و از قبل گفته بودند. واقعیتش اینه که نه اینطور نیست علمای شیعه اولین نفر که نبودند هیچی آخرین نفر هم شاید بودند. پیش از آنها علمای اهل سنت این کار رو شروع کرده بودند به ویژه محمد عبودو به همراه همکارش رشید رضا در تفسیر المنار مفصل بین آیات قرآن (نه روایات) و علوم جدید هماهنگی هایی می دیدند یا برمی ساختند. جوری آیات را برداشت می کردند که با این بخورد و این را نه صرفا هماهنگ سازی، بلکه اعجاز علمی مطرح می کردند. تفاوت بین اینهاست. هماهنگ سازی یعنی شما در روایات در علم جدید مثلا نکته ای دارید که بعد می آید آیات را جوری تفسیر می کنید که دیگر تعارضی بین آنها نباشد، این مسئله از قدیم الایام وجود داشته است. مثلا در دوره اسلامی هم که کروییت زمین مسلم بود از نجوم بطلمیوسی و ارسطویی همه می دانستند که زمین کروی است. ولی مثلا در آیات قرآن ذکر شده بود "أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ" نمی بینید که زمین چطور مسطح شده؟ برای هماهنگ سازی این مطلب علمی با آیه قرآن؛ گفتند که «سُطِحَتْ» معانی دیگری هم دارد از جمله گسترانیدن ولی این هماهنگ سازی است اسمش اعجاز علمی نیست. اعجاز علمی این هست که ما بگوییم این مطلب از قبل در آیه قرآن گفته شده بود و ما نمی دانستیم. الان علم به ما کمک کرد که به این

نکته پی ببریم. اگر در قرآن مثلاً گفته " رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ " این قطعا کرویّت زمین هست، یا اشارات دیگری که در ادامه آنها را خواهیم گفت. هبه الدین شهرستانی مدعی اعجاز علمی بود. محمد عبود در میان علمای اهل سنت مدعی اعجاز علمی بود ولی آیا اعجاز علمی اولین بار توسط علمای مسلمان اتفاق افتاد؟ خیر ...

واقعیتش استفاده از سرمایه علم جدید برای تبلیغ دین، استفاده ای که اولین بار خود علمای کاتولیک بهش پی بردند یعنی همان کلیسای کاتولیک که بزرگترین دشمن علم جدید بود و با گالیله شدیداً درافتاد سر این مسئله که خورشید مرکز هست یا نه، خود آنها بر اساس دستاوردهای گالیله و منجمان دیگری مثل تیکو براهه، نجوم بطلمیوسی را آهسته آهسته کنار گذاشته بودند و شواهدی ما داریم که از هیئت تیکو براهه دفاع می کردند. هیئت تیکو براهه مبتنی بود بر اینکه همه سیارات دور خورشید می چرخند، خورشید به همراه سیارات به دور زمین می چرخد. یعنی همچنان زمین مرکز بود ولی سیارات دیگر دور زمین نمی چرخیدند؛ همه به دور خورشید گردش می کردند. ولی نکته دوم اینکه در این هیئت دیگر افلاک وجود ندارند. افلاک در هیئت قدیم خوراک جامد نامرئی بودند مثل شیشه از جنس عنصر اثیر عنصر پنجم، که سیارات و ستارگان بهش چسبیده و افلاک بهش چسبیده بودند، اینها می چرخیدند و سیارات را به دور خورشید، به دور زمین می گردوندند. ولی حالا شواهد بسیار خوبی پیدا شده بود که امکان وجود افلاک دیگر نیست. تیکو براهه رصد هایی کرده بود که نشان می داد مثلاً یک ستاره دنباله دار از فاصله خیلی دور داره به ما نزدیک می شود و در این حالت چطور ممکنه اگر فلک ها هستند باید سوراخ شوند پس فلک ها وجود ندارند فلک ها را کنار گذاشتند. به خاطر همین یکی از مأموریت های پیکو دلا باله جهانگرد بزرگ ایتالیایی که سفرنامه اش بسیار مشهور هست سفرنامه اش به ایران؛ یکی از مسئولیت هاش این بود که بیاد در شرق در ایران و سرزمین های دیگر نسخه های قدیمی کتاب مقدس را به زبان عبرانی و کلدانی پیدا کند و ببیند که آیا از این متون میشود استفاده کرد برای هماهنگ سازی علم و دین یا نه. دلاباله در مقدمه رساله ای که به زبان فارسی درباره نجوم جدید نوشته در همان دوران عباسی، می گوید که " آن سخن در کتاب ایوب پیغمبر که می گوید تو آسمان ها را ساختی که سخت ترین هستند مثل آنکه از مس ریخته شده باشند پیندار در تفسیر ایوب بسیار خوب بیان می کند ، نمی باید فهمیدن از سختی آسمان ها و اما از پایداری ایشان "

پیندار کشیش اسپانیولی بوده که در واقع مترجم کتب مقدس بوده در آن روزگار و در آن ترجمه اش طوری ترجمه کرده، طبق ترجمه ای که آنجا داشته توضیح می دهد که ما نباید این مس ریخته شده را در کتاب ایوب به معنی سفتی و محکمی افلاک بفهمیم. چون اگر اینطور بفهمیم با دستاوردهای تیکو براهه که افلاک سرب و جامد را نفی کرده، تعارض پیدا می کنیم. آیا در متون کهن در نسخه های خطی ما می توانیم عباراتی از کتاب مقدس پیدا بکنیم؟ این اجازه این تفسیر را به ما بدهد یا نه. این یکی از انگیزه های دلآلباله درباره سفر به شرق بوده؛ علاوه بر این ما می دانیم که دلآلباله هدف تبلیغی هم داشته، اساساً اومده بوده که ببیند که علم جدید را دوباره از علم جدید استفاده بکند برای تبلیغ دین و شاید به همین دلیل هست که رساله ای به فارسی درباره نجوم جدید می نوسد و برای یک منجم ایرانی ارسال می کند به نام زین الدین لاری. کتاب صراحت ندارد، صراحتاً تبلیغی نیست ولی با توجه به اشارات دینی که دارد معلوم هست که قراره به این شیوه زین الدین لاری ببیند که مسیحی ها به چه دانش جدیدی در زمینه نجوم رسیدند و از این طریق به مسیحیت متمایل شود و حتی مسیحی شود. استفاده از نجوم جدید برای تبلیغ مسیحیت در نیمه دوم قرن هفدهم یعنی دویست سال قبل از هبه الدین شهرستانی. در قرن هجدهم باز ما شاهد این جور فعالیت های تبلیغی هستیم، در قرن نوزدهم که مدارس تشریحی، مدارس مسیحی فرانسه ها در آذربایجان ایران در دوره محمد شاه تأسیس می شود، می دانیم که در این مدارس درس مسیحی به بچه های مسلمان نمی دادند و برای بچه های مسلمان معلم دینی مسلمان در نظر می گرفتند. ولی مثلاً زبان فرانسه و ریاضیات و فیزیک جدید می خواندند در این مدارس با معلمان مسیحی. اوژن بوره که مؤسس این مدارس در آذربایجان بود در خاطراتش چنین نوشت: "به آیین محمدی که به عنوان یک مذهب غیر طبیعی و ضد اجتماعی که ناچار محکوم به نابودی است جز با صلاح علم نمی توان حمله کرد. دانش به ناگزیر در روح کسانی که ما آنها را تعلیم خواهیم داد شک بر می انگیزد و همین کفایت می کند و بقیه کارها را باید به زمان سپرد" اینجا هم شما می بینید که ما میبینیم در پس ساختن مدارس جدید در ایران توسط فرانسوی ها نوعی تبلیغ دینی از طریق ترویج علم جدید نهفته است. بچه های مسلمان بیایند علم جدید یاد بگیرند از این طریق می فهمند مسیحی ها و مسیحیت چقدر پیشرفت کرده اند، این در واقع یک جور حمله است از طرف مسیحی ها. بعد ما میبینیم دقیقاً ضد حمله اش از

طریق علمای مسلمان سنی و بعد شیعه شروع می شود، آنها هم بیایند ببیند چطور ما می توانیم از علم جدید برای تبلیغ دین خودمان استفاده بکنیم به صورت ضد حمله. مثلاً ما در البیان فی التفسیر القرآن آیت الله خویی می توانیم نمونه اش را ملاحظه بکنیم.

گفتیم که آیت الله خویی تحت تأثیر هبه الدین شهرستانی قرار گرفته بود و شواهدش هم موجود است در کتاب خودش اساساً اشاره می کند و عباراتی را عیناً نقل می کند از هبه الدین شهرستانی، مثلاً در تفسیر آیه ی "الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا" می نویسد "بنگر که این آیه چگونه به زیبایی به حرکت زمین اشاره می کند به طوری که فقط پس از قرن‌ها معنی آن واضح شده است چگونه لفظ "مهد" را که برای نوزاد به کار می رود استعاره از زمین گرفته است. به نرمی نوسان می کند تا نوزاد آرام و راحت در آن بخوابد؛ زمین هم گهواره انسان است و از جهت حرکت وضعی و انتقالی برای او مناسب است، همین طور گهواره برای تربیت کودک حرکت می کند، زمین نیز با حرکت روزانه و سالانه به هدف تربیت انسان و جمیع حیوانات و نباتات حرکت می کند." وجه شبه مهد و زمین در چیست؟ در این است که هر دوشان آرام حرکت می کنند؛ در حالی که از آن مهم تر شاید این باشد که مهد حرکت نوسانی دارد زمین که حرکت نوسانی ندارد؛ زمین به دور خودش می چرخد یا به دور خورشید می گردد. حرکت مهد و زمین شباهت چندانی به همدیگر ندارند، مگر از این جهت که هر دوشان بسیار آرام حرکت می کنند و انسان آن را حس نمی کند. یعنی وجه شبه دورتر را آیت الله خویی می گیرد و بر آن تأکید می کند و وجه شبه نزدیک تر را کنار می گذارد، به جهت اینکه به مخاطب این جور القاء کند که نجوم جدید با آیات قرآن نه تنها ناسازگار نیست؛ بلکه در آیات قرآن از قبل گفته شده و ما توجه نکرده بودیم.

در ادامه عبارتی را از هیئت الاسلام به صورت پانویس افزوده است که من از ترجمه فارسی آقای خسروشاهی میگویم؛ پس از سال هزارم هجری گالیله ایتالیایی که جرأت ورزید و حرکت وضعی و انتقالی زمین را مدلل و اعلان نمود، چنان مورد توهین و تحقیر و خاری واقع گردید که نزدیک بود اعدام شود و بالاخره با آن شهرت و عظمت علمی که احراز کرده بود دچار زندان گردید. در نتیجه این وضعیت دانشمندان غرب کشفیات علمی خود را که مخالف خرافات قدیمی بود از ترس کلیسای روم، به کلی کتمان می کردند. بر خلاف اوژن بوره که آمده بود بگوید ما کاتولیک‌ها به چه

علمی رسیدیم؛ اینجا برعکس آیت الله خویی با استفاده از عبارات الهیئت الاسلام، می خواهند بگویند که اتفاقاً برعکس کاتولیک ها چنان به دانشمندان فشار می آوردند که گالیله مجبور شد حرف های خودش را پس بگیرد، ولی اکنون همان طور که ملاحظه می کنید آیات قرآن معید است و ما هم هیچ مخالفتی که نداریم، از قبل هم در آیات و روایات ما گفته شده است. یعنی در واقع یک درگیری بر اساس علوم جدید بین دین مسیحی ها و مسلمانان و شیعیان اتفاق افتاده است. شبیه این درگیری را پیش از اینکه علمای شیعه با کاتولیک ها داشته باشند؛ پروتستان داشتند. پروتستان ها در اواسط قرن نوزدهم، زمانی که دیدند کاتولیک ها همه جا وارد می شوند و از طریق علوم جدید، دین خودشان را تبلیغ می کنند، پروتستان های آمریکایی هم وارد شدند، هم وارد امپراتوری عثمانی شدند و هم وارد آذربایجان ایران شدند و مدرسه ساختند. یکی از مهم ترین اقدامات پروتستان ها، تأسیس کالج پروتستان سوری بود که سال 1866 تأسیس شد در بیروت. بعد از آن هم تبدیل شد به دانشگاه آمریکایی بیروت که هنوز هم فعال است. مجله ای چاپ میکرد، مختص ترویج علوم جدید، به نام المقتطف که مجله بسیار مشهوری است و این مجله فقط در مورد علوم جدید بود. در برابر اینها کاتولیک های عرب بودند به رهبری لویی شیخو که مجله المشرق را درمی آوردند. کسی که این دو مجله را شماره به شماره کنار هم بگذارد متوجه می شود که این دو مجله همه اش در حال درگیری و دعوا هستند. مجله المشرق به مجله المقتطف ناسزا می گوید، این یکی اون یکی را تکفیر می کند، دائماً در حال درگیری هستند سر اینکه چه مطلبی از علم جدید با دین سازگار است، به ویژه که المقتطف خیلی پیش رفت حتی نظریه تکامل را سازگار با مسیحیت می داند، در حالی که دیگر لویی شیخو در این زمینه با او همراه نبود و می گفت نظریه تکامل هیچ ارزشی ندارد که ما بخواهیم آن را با دین سازگار کنیم. پس این درگیری ها همیشه بوده، شاید جالب باشد که اشاره کنیم به اتفاق های مشابه ای که مثلاً در هندوستان و به ویژه در چین و در ژاپن افتاد. وقتی علم جدید وارد شد در آنجا هم ابتدا بعضی از علمای کنفوسیوسی و هندویی و بودایی بودن که مخالف بودند و بعد از مدتی علمای و رهبران آنها کسانی بودند که با نجوم و علم جدید نه تنها موافق بودند بلکه می گفتند اساساً در متون مثلاً کنفوسیوسی به کیهان زایی کانت و لابلاس و حرکت زمین اشاره شده است. فادائو یکی از مروجان علوم جدید در ژاپن از بعضی نویسندگان بودایی و تائویی عباراتی نقل می کرد تا نشان

دهد تعدد عوالم را پیش از غربی ها می توان در این عبارات دید. او حتی از متون کنفسیوسی عباراتی یافته بود که به عقیده او از نظر جهان شناختی با حرکت زمین و کیهان زایی لابلای یعنی یک صحابی اولیه بوده به هم چسبیده شده منظومه شمسی هماهنگ است. بعد کار به جایی رسید که بعضی کنفسیوسی ها نجوم جدید غربی را برگرفته از متون چینی می دانستند. شبیه همین اتفاق باز در جهان اسلام هم می افتد، بعضی از علمای شیعه ادعا کرده بودند که نجوم جدید از اصلا مال ائمه شیعه است، امام جعفر صادق (ع) نجوم جدید را مطرح کرده بود، از طریق نوشته های جابر ابن حیان، شاگرد خیالی امام صادق (ع) به دست غربی ها افتاده و بعد غربی ها به نظریه خورشید مرکزی پی می بردند در حالی که این ریشه نه تنها در متون اسلامی، بلکه متون شیعی دارد. جابر ابن حیان، بسیاری از جابر پژوهان مثل کراس بر اساس عباراتی که در متون جابری وجود دارد؛ خیلی شک دارند که این متون در قرن دوم نوشته شده باشد؛ یعنی زمان امام جعفر صادق (ع)، واقعا این که همچین آدمی به اسم جابر ابن حیان وجود داشته و اگر وجود داشته واقعا علمی در زمینه کیمیا را از امام جعفر صادق (ع) گرفته باشد خیلی کم است. چون در متون متقدم رجالی شیعی که اصلا اشاره ای به همچین آدمی وجود ندارد، از طرف دیگر هم عبارات و اصطلاحاتی که در آثار جابری خیلی مفصل به کار رفته؛ معمولا عباراتی است که پس از نهضت ترجمه در ایران رایج شد و در قرن دوم هجری هنوز این اصطلاحات در متون رایج نشده بود. به خاطر همین متخصصان علوم جابری، معتقدند که احتمالا گروهی از اسماعیلیه در قرن سوم و چهارم این متون را نوشته باشند و به امام صادق (ع) نسبت داده باشند. یعنی یک شخصی به نام جابر که شاگرد امام صادق (ع) که دائما به امام صادق ابراز ارادت می کند نسبت داده باشند، این بهرحال احتمالی هست که وجود دارد.

تا اینجا یک خلاصه ای از تاریخچه ی استفاده از علوم جدید نزد علمای مسلمان و مسیحی عرضه شد، بعد از آن می خواهم به یکی از علمای دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی اول بپردازم به نام «محمد حسین کاشف الغطاء»

کاشف الغطاء کتب متعددی دارد که من به بعضی از آن کتب مراجعه کردم برای اینکه ببینیم ایشان چه نظری درباره علوم جدید به ویژه در مورد مبحث اعجاز علمی قرآن دارد.

کتابی دارد به نام "الدین والاسلام" که سال 1329 یعنی پیش از مشروطه نوشته است، در این کتاب در مورد نظریه تکامل اظهار نظر می کند و در ضمن اظهار نظر درباره نظریه تکامل داروین، یعنی سال 1911، نظریه تکامل داروین 1859 یعنی نیمه قرن نوزدهم مطرح شده است، کتابش در واقع آن زمان منتشر شده است. در این مدت این نظریه وارد جهان اسلام هم شد، عکس العمل های متعددی هم بود یکی از این عکس العمل ها از سوی محمد رضا نجفی اصفهانی از علمای مهم نجف و کربلا بود که اصلاً کتابی می نویسد به نام نقد فلسفه داروین، و در این کتاب مفصل می گوید نظریه با دین اسلام سازگار است، تکامل جانداران با دین اسلام سازگار است ولی تکامل انسان با آن سازگار نیست و سعی می کند بر اساس چیزهایی که از همین مجله المقتطف یعنی مجله مسیحی ها مفصل خوانده، نظریه تکامل انسان را از لحاظ علمی رد کند و نه صرفاً از لحاظ دینی بلکه شواهد علمی بر علیه نظریه تکامل انسان بیاورد. ظاهراً این دو نفر هم با هم دوست بودند و من در مقاله ی بخشی از نامه ای که اصفهانی برای کاشف الغطاء نوشته بوده و خیلی ابراز علاقه کرده به کتاب هاش و اظهار نظرهای او، آورده ام. زمانی که ما کتاب الدین والاسلام را ملاحظه می کنیم. من باز هم با ترجمه خودم از عبارات عربی کاشف الغطاء نقل می کنم. ولی در این موضوع یعنی مسئله نشوء و ارتقاء، نشوء و ارتقاء نظری هست که برای نظریه تکامل به کار می برند، یک کلمه واحد دارم و آن این است تعجب می کنیم هنگامی که به بعضی از آنچه منجمان قدیم درباره ترتیب هیئت قدیم می گفتند از چگونگی چیدن افلاک نه گانه و ترتیب وضع سیارات و اجزای هر فلک و آنچه از افلاک هاوی و مهوی و متممات آنها دارند و بسیاری از مسائل اینچنینی که آنها را چون اصول موضوعه و مبادی مسلم پذیرفته بودند. در واقع بین نظریه تکامل، که من فکر می کنم بیشتر منظورش تکامل انسان باشد و هیئت بطلمیوسی می گوید اینها شبیه هستند چون هر دوی آنها بر اساس شواهد علمی نیستند، من تعجب می کنم که قدما چطور اینها را قبول کرده بودند نجوم بطلمیوسی را)، هنگامی که در گنجینه دلایل بررسی کردم دلیل و برهانی نیافتم جز اینکه مرجع آنان به استحسانات و مناسبات و فرضیاتی است که در ملاحظاتهمان به آنها اکتفا کردند. پس ما به ایشان تیرهای ملامت می اندازیم و تعجب می کنیم چگونه این بزرگان یعنی منجمان قدیم در محکمه این فن مهم، چنین نظراتی داده اند بدون بر پایه های محکم و ستون های ثابت و حقایق و دلایل دائم باشند. در حالی که شأن علم والاتر و برتر از آن است که

بر چیزی جز اینها بنا شود. در اینجا می بینیم که انگار صراحتاً نجوم قدیم را ایشان قبول ندارد که طبیعی هم هست آن روزگار دیگر پس از مشروطه و پس از کتاب هبه الدین شهرستانی دیگر کسی نبود که با نجوم جدید مخالف باشد و پذیرفته بودند. بعد این را مقایسه می کند با نظریه تکامل (تکامل انسان). ولی متأسفانه روزگار گذشت تا اینکه آنچه را دل و روده غرب نتوانسته بود از آرای فلاسفه قرون اخیر هضم کند، برای فریب خوردگان و عوام الناس شرق بالا آورد، پس آب های پاک علم را تیره و پاکی علما بلکه عالم را آلوده کرد. پس یکبار میمون را پدر انسان و بار دیگر آن دو را از منشاء واحدی دانستند. این گفته از نظر علمی و عملی چه فایده ای دارد و پژوهشگر اصلاً به چه هدفی می رسد، جز تضييع وقت و تقویت شیاطین وهم و خیال. آیا این مقالات در مجلات عربی احتمالاً منظورشه و این گمراهی ها بویی از علم برده؟ و سایه ای از دلیل و برهان بر آن ها افتاده؟ حتی از مناسبات و استحسانات نیز کمکی نگرفته اند. این گفته که منشاء انسان از میمون است یا منشاء واحدی دارند مثل این است که با وجود تفاوت ها و خواص متباین بسیار بین درختان برای اثبات بعضی از وجوه تشابه بین آنها بگوییم درخت بید از نخل است یا زیتون از انگور یا برعکس.

خوب اینجا هم ما می بینیم که با نظریه تکامل انسان به شدت مخالف است و هم اینکه با نظریه خورشید مرکزی بطلمیوس مخالف است، حالا مشخصاً از خورشید مرکزی اسم نبرده است. ولی میگوید که هیئت قدیم، هیئت بطلمیوس. من اینجوری می فهمم که تکامل انسان را بیشتر مد نظر داره و تکامل را به طور کلی و به طور صریح رد نکرده است، ولی میشود در این نظر من مناقشه کرد، ولی در مورد نظریه خورشید مرکزی و نظریه ی نجوم جدید؛ می توانیم مطمئن باشیم که کاشف الغطاء پذیرفته است، چرا؟ بخاطر اینکه می بینیم در کتاب المراجعات ریحانیه که سال 1331 منتشر شده است؛ سعی می کنه آیه ی «الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» را با نظریه ی خورشید مرکزی وفق دهد. خوب می بینیم که این آیه ظاهرش به حرکت خورشید اشاره دارد، خورشید جاریست، «لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا» کاشف الغطاء سعی میکند این آیه را هماهنگ کند، میگوید که این آیه، حرکت خورشید را که نظریه بیشتر علما بود تایید نمی کند، چرا؟ چون ممکنه لام در مستقر لها کلی معنی داشته باشد، لام میتواند به معنای «بر» باشد مثل آن آیه که میگوید: «يَخْرُوجَ لِلأَذْقَانِ» بر چانه افتادن؛ یا میتواند به معنای «در» باشد، یعنی خورشید در جایگاه خود بر جایست.

مثل آن جایی که در قرآن میگوید: «نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» یعنی ترازوهای عدالت رو در روز قیامت گذاشتیم. یا می تواند به معنای «با» باشد؛ معانی مختلفی می تواند این لام داشته باشد. در نتیجه ما نمیتوانیم بگویم که این آیه حتما دارد به حرکت خورشید، حرکت انتقالی خورشید اشاره می کند. می توانیم بگویم که دارد به حرکت وضعی خورشید در مکان خودش، به دور خودش صرفا دارد می چرخد. علاوه بر این میگوید که آیه دیگه ای در قرآن داریم که میگوید: «و تری الجبال تحسبها جامده و هی تمر مر السحاب» کوه ها را ساکن می بینی در حالیکه چون ابر در حرکتند. می گوید این آیه هم میتواند به معنای اشاره ای باشد به حرکت زمین، البته به شرط اینکه فکر نکنیم که این آیه درباره اوضاع قیامت است، چون واقعیتش این است که این آیه قبل و بعدش دارد حوزه قیامت را میگوید و مفسرین هم بیشترشان آیه را درباره اوضاع قیامت میدانند، از جمله علامه طباطبایی. ولی ایشان میگوید که اگر نخواهیم بگویم که در مورد قیامت است، میتواند به حرکت زمین اشاره داشته باشد. همونطور که دقت می کنید دائما از کلمات شاید و اینها دارد استفاده می کند. در عبارات کاشف الغطاء ما نمی بینیم که آن طوری مسئله را مطرح کرده باشد، که بخواهد از آن اعجاز علمی نتیجه بگیرد. یعنی می خواهد بگوید که از قبل در آیات و روایات آمده بود؛ بلکه برعکس میخواست بگوید که نجوم جدید درستی اش محرز است و ما باید تلاش کنیم که آیات قرآن رو به گونه ای تفسیر کنیم که با آن سازگار است. این در واقع شیوه ای است که از سنت قدیم مفسران جهان اسلام بوده است. همونطور که عرض کردم در قرن هفتم هجری هم به این مسئله "مسطح بودن و کروی بودن زمین" در آیات قرآن همین شیوه را انجام می دادند، یعنی علم رو اساس می گرفتند و بعد آیات قرآن رو در آن وفق می دادند. و مدعی نمی شدند که اعجازی در اینجا اتفاق افتاده است، از قبل گفته شده است و این آیه هیچ برداشت دیگری ندارد؛ جز همین یک برداشت که با علم جدید سازگار است. و جالب است که بر خلاف هبه الدین شهرستانی فکر می کنم در زمانی که کتاب های آرای کاشف الغطاء را که می گوئیم دهه ها از انتشار کتاب هبه الدین گذشته است. مثلا در کتاب "الأرض و التربة الحسينية" که سال 1365 قمری نوشته شده است. یعنی در اواخر دوران پهلوی اول نوشته شده است (اگر اشتباه نکنم)، دوره محمد رضا شاه هست. در این کتاب می گوید آیاتی مثل استقرار زمین روی شاخ گاو و پشت ماهی، نباید به شیوه هبه الدین شهرستانی بگوئیم نظریه کپلر و چرخش سیارات به طور

بیضی به دور خورشید اشاره می کند، این روایات اصلاً قابل اعتماد نیست، اینها جنبه خرافی دارد با عقل نمی خواند باید بگوئیم شان به دیوار. یک روایت داریم که میگوید اگر روایتی به شما رسید که با عقل نمی خواند به دیوار بکوبیدش. پس این را ما به دیوار می کوبیم، مگر بخواهیم خیلی تأویل کنیم. مثلاً بگوئیم ماهی به معنی نیروی حیاتی است که در زمین به ودیعه نهاده شده، زمین روی پشت ماهی است یعنی که نیروی حیاتی در زمین هست. یا مثلاً روایتی داریم به اسم کسوف و خسوف، که در زمان کسوف و خسوف به واسطه گناهان بشر و هم به واسطه کثرت گناهان کسوف و خسوف علامت خشم الهی است (دوباره روایت اینچنینی داریم)، خوب از زمان بطلمیوس می دانیم که کسوف و خسوف به واسطه افتادن سایه زمین و ماه روی همدیگر است و یک پدیده ی منظمی است و ربطی به گناهان بشر نمی تواند داشته باشد. می گوید این جور روایات را یا باید به دیوار بکوبیم یا تأویل کنیم، بگوئیم مثلاً در اینجا منظور از گناهان نور خورشید هدایت است و کسوف یعنی کثرت گناهان نور خورشید هدایت را می پوشاند، کسوف اصلاً ربطی به پدیده خسوف در عالم فیزیکی ندارد. بلکه استعاری باید معنی کنیم. بهرحال چیزی که ما در عبارات شهرستانی می بینیم اینه که شهرستانی نجوم جدید را قبول دارد، مدافع اعجاز علمی نیست و روایاتی را که خیلی حالت خرافی دارند را می گوید اینها را باید کاملاً کنار بگذاریم و تأویل کنیم، ولی نه تأویل بر اینکه اینها نجوم جدید را می گویند بلکه تأویل کنیم به معانی دینی و هدایتی.

در مورد نظریه تکامل هم خیلی اظهارات دیگری در کتاب المراجعات الریحانیه می بینیم. ماجرای این کتاب ظاهراً به این شکل بوده که یکی از فلاسفه لبنان به نام امین الریحانی، نقد ها و سوالاتی درباره کتاب الدین والاسلام برای کاشف الغطاء فرستاده بود. کاشف الغطاء در جواب هایی که برای آقای امین الریحانی می نویسد را به صورت کتاب درآورده است. در آنجا به امین الریحانی می گوید چرا در مورد شبلی شُمَیِّل بد می گویی با طعنه صحبت می کنی؟ شبلی شُمَیِّل کی هست؟ شبلی شُمَیِّل از مروجان اصلی نظریه تکامل در جهان عرب بوده است. نه فقط نظریه تکامل علمی بلکه نظریه تکامل با نگاه کاملاً مادی (متهم به ماده باوری) و خیلی در این زمینه افراط هم داشت؛ اصلاً می گفتند علوم انسانی را کلاً باید بریزیم دور و فقط باید علوم طبیعی رایج باشد و خودش شعر هم می گفت (یک همچین آدمی بوده است). آدم بسیار مهمی است و یکی

از کتاب های بسیار مهم در شرح نظریه تکاملی داورین را به زبان عربی ترجمه کرده و تأثیرات بسیاری گذاشت چرا که اولین متن حسابی نجوم در مورد تکامل هست که به زبان اسلامی ترجمه شده است. بعد الريحانی با طعنه سخن گفته بود از شبلی شَمَّیْل. کاشف الغطاء می گوید: "چرا در باره او اینگونه سخن گفتی؟ درسته ممکن او عباراتی گفته باشد که با عقیده ما سازگار نیست ولی او مردی دانشمند با صفات انسانی والاست و ما اخلاق بزرگوارانه مردم را محترم می داریم حتی اگر در اعتقاداتشان خطا کار باشند" و بعد در ادامه می گوید: "که نظریه تکامل چند گونه است؛ نظریه تکامل هم برداشت مادی ازش وجود دارد، هم برداشت ندانم انگار وجود دارد؛ هم برداشت الهی؛ من برداشت الهی می کنم؛ نظریه تکامل مادی که نظریه ی دئیس های خدا باور است که به وجود خدای واحد عالم قائل اند ولی خدای ایشان به غیر از خدای مورد تصور تورات و انجیل است (ببخشید من اشتباه کردم) این را هم ایشان مورد قبول ندارند و می گوید نظر چهارمی هست، نظریه تکامل دین مسیحی که به تکامل تحت عنایت الهی و به موجب قوانین ازلی الهی قائل هستند. می گوید من با این یکی با این شکل مسیحی اش هماهنگ تر هستم چرا به این علت که نه تنها نظریه در واقع کار می کند بلکه از طرف دیگر تحت عنایت الهی است، خداوند تکامل را جهت می دهد. چیزی که اسمش را امروز تکامل باورها گذاشتند (کسانی که کار نظریه تکامل می کنند) "ویک کریشنیزم"، یعنی خلقت باوری ضعیف؛ یعنی شما نظریه ی تکامل را قبول دارید ولی معتقدی که تحت نظارت و هدایت خدا انجام میشود. خدا هست که جهت می دهد به تکامل جانداران به سمت تکامل انسان بروند به سمت تکامل فلان موجود و بهمان موجود بروند. تکامل در طی قرن ها به اراده الهی اتفاق می افتد.

دکتر شجاعی: در مقابل چی ؟

دکتر گمینی: در رابطه با اینکه خدا هیچ نقشی نداشته باشد؛ Hard Evolution ؛ کاملاً تکامل را قبول داشته باشید و کریشنیزم را کنار بگذارید، یعنی بین کریشنیزم قرار میگیرد و کریزم های مطلق. بین خلقت گرایی که کریشنیزم ها قبول دارند و تکامل باور کاملاً مادی (متریالستیک). در واقع برداشت کاملاً متفاوتی دارند.

دکتر شجاعی: مکانیسم را تکاملی تفسیر می کند و غایت کلی را الهی.

دکتر گمینی: دقیقا مکانیسم مادی دارد اتفاق می افتد اما خداوند می تواند در آن نقشی داشته باشد. مثلا یک دیندار قبول دارد که یک اتفاق طبیعی دارد اتفاق می افتد ولی من دعا کنم یهو خدا مثلا یک رعد و برقی که زده می شود یک چیزی که مثلا دارم من میرم بمیرم؛ نمی میمرم، چون مثلا دعا کردم. یعنی همه اتفاق ها دارد طبق سنت فیزیکی اتفاق می افتد مگر موقعی که خدا بخواهد مستقیم وارد علت و معلول طبیعی شود.

در انتها می خواهم به یکی از آخرین آثاری که کاشف الغطاء منتشر شده به نام کتاب "الفردوس الاعلی" اشاره کنم که سال 1370 به همت سید محمدعلی قاضی طباطبائی از شاگردان کاشف الغطاء منتشر شده است. این کتاب پرسش و پاسخ است. ایشان، جناب قاضی طباطبائی رفته اند پیش استادش و یک سری سؤال پرسیده است. سؤال ها و جواب ها را گذاشته است کنار هم و این کتاب را درآورده است. یکی از پرسش و پاسخ ها درباره ی هیئت است. سوالی که پرسیده شده این است: حقیقت آسمان ها که در قرآن کریم آمده در دین مقدس اسلام چیست؟ چگونه می توان آنها را بر افلاک که در هیئت قدیم آمده تطبیق داد؟ که نفس انسان به تطبیق آنها بر هیئت جدید اطمینان نمی یابد. اگر دقت کردید این مسئله ی سماوات یا آسمان ها یا افلاک، مسئله ای هست که همه جا در حال تکرار است. هم دلایله در سفری که به ایران کرده بود دنبال حل این مسئله بوده در کتاب ایوب، هم محمد حسین شهرستانی گفتند نجوم جدید، اگر همه اش هم با دین تعارض نباشد این که سماوات رد می کند با دین تعارض پیدا می کند آنجا محمد حسین شهرستانی تنها عالم شیعی که در دوره قاجار مخالفت کرد با نجوم جدید مسئله سماوات برایش جدی بود و اینجا هم که این پرسش و پاسخ احتمالا همان در دوره پهلوی دوم، اوایل پهلوی دوم دارد اتفاق می افتد، در روزگاری که مدرنیسم آمده و حسابی و همه جا را گرفته است و ما نمی بینیم مثلا علمای شیعه آمده باشند و تکفیر کرده باشند گفته باشند علوم جدید را قبول نکنید و همچنین چیزی؛ ما در علمای دوره پهلوی همچنین چیزی را نمی بینیم چه برسد به دوره پهلوی دوم. شاید تنها کسی که در این زمینه ها حرف زده است شیخ فضل الله نوری در دوره مشروطه است که ایشان هم به طور مشخص می گفت فیزیک و شیمی بخوانند بچه ها ممکنه کافر شوند.

دکتر شجاعی: این عبارت را صریحا دارند؟

دکتر گمینی: بله صریحا این عبارت از ایشان نقل شده است.

خوب پس اینجا فضا، فضای پذیرش علم جدید است. حالا در همچین فضایی، همچین سؤالی از کاشف الغطاء شده است و کاشف الغطاء چقدر تلاش کرده است که آیات و روایات را با نجوم جدید سازگار کند. من اینقدر تأکید می‌کنم به خاطر این است که دیدگاه من با دیدگاه آقای دکتر امیر ارجمند کاملا متضاد است، ایشان همین عبارات را خونده اند و چنین برداشت کرده اند که او مخالف نجوم جدید بوده است، ایشان فقط عبارات فردوس الاعلی را دیده و بقیه جاها را ندیده اند. من از همین عبارات فردوس الاعلی دقیقا برعکسش را برداشت می‌کنم که اکنون با هم دیگر میبینیم. پاسخ کاشف الغطاء چنین است. سؤال دوم را هم ببینیم؛ سوال دوم این است چه دلیلی از آیات و روایات بر جسمانی بودن عرش و کرسی دلالت دارد؟ یعنی یک مسئله آسمان ها و یکی عرش و کرسی. علت اینکه این سوال هم در کنار هم آمده از این قرار است که در هیئت قدیم ما نه فلک داشتیم در نجوم بطلمیوس؛ نه فلک: عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری، زحل شد هفت تا فلک بعد از آن هم فلک ستارگان ثابت و بعد از آن فلک الفلاک. نه فلک که برای هر حرکت یکی از این فلک ها را مجبور بودند قائل شوند. هیچ فلکی بی دلیل اضافه نشد؛ در هیئت بطلمیوسی رایج در جهان اسلام. خوب بسیاری از علمای مسلمان این هفت فلک اول را با هفت آسمان قرآن تطبیق داده بودند و دو فلک بعدی را بر عرش و کرسی و به این شیوه آیات را با نجوم بطلمیوسی هماهنگ کرده بودند؛ حالا که هیئت بطلمیوسی کنار رفت و رد شده و نجوم جدید آمده، حالا باید چیکار کرد؟ با عرش و کرسی چیکار بکنیم؟ با آسمان ها چیکار بکنیم؟ پاسخ کاشف الغطاء: میگوید ظاهر قرآن چنین است که آسماناجسامی هستند که اصلشان از دود است " ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ " این صریح آیه قرآن است. بعد در ادامه قرآن چیزی نگفته است. در نهج البلاغه از حضرت علی نقل شده که این دود و دخان سفت و منجمد شد و تبدیل شد به افلاک و آسمان ها. پس عبارات حضرت علی در نهج البلاغه به سلفت بودن افلاک و آسمان ها ربط پیدا می کند که با افلاک قدیم سازگار است نه با فضای لایتناهی و خلاء بین سیاراتی که در نجوم جدید آمده است و ایشان هم همین نتیجه را می گیرد و این به آنچه هیئت قدیم از افلاک هفت گانه بلکه نه گانه از فلک الفلاک تا فلک ماه تصویر کرده نزدیک است و این که هر کدام از آن ها جسمی اسیری که خلق و التیام نمی پذیرد، زحل و مشتری و مریخ و اینها یک افلاکند،

افلاک حامل و مایل و گره های اینها همه اینجا قرار گرفته اند و در واقع اینها را نقد می کند. "نعم ماهو ظاهر من الشر فی السماوات و الکواکب لا ینطرق الی هیئت الحدیث" بله همانطور که تو گفتی آنچه از ظاهر دین درباره آسمان ها و ستارگان می آید بر هیئت جدید منطبق نیست؛ لا ینطبق، منطبق نمی شود. "هل هی قدیمه الایضا" ترجمه تحت الفظی جمله آخر این است: "بلکه آن هم قدیمی است" یعنی چی؟ آقای دکتر امیر ارجمند این طور برداشت کرده اند و می گویند بر هیئت جدید منطبق نیست بلکه بر هیئت قدیم منطبق هست؛ "هل هی قدیمه الایضا" پس بر هیئت قدیم منطبق است؛ این برداشت از این جمله نمی شود کرد؛ مگر اینکه می گفت "بل علی الهیئت القدیم" یا علی القدیمه یعنی اون "هی" باید یک الف یا و لامی داشته باشد و آن ایضا دیگه لازم نیست وجود داشته باشد چون ایضا یعنی "همچنین" در حالی که در جمله قبل نفی کرده است و نمی تواند اینجا دوباره بگوید همچنین. در نتیجه این جمله معنی اش باید روشن شود، بلکه آن هم قدیمی است. یکی از برداشت هایی که می توان از این جمله کرد این هست که در ادامه می بینیم چقدر با عبارات کاشف الغطاء سازگار است می بینیم که این هی به هیئت جدید برمی گردد؛ یعنی آنچه در آیات و روایات آمده است با هیئت جدید سازگار نیست، بلکه هیئت جدید هم خودش قدیمی است. یعنی چی؟ احتمالا یعنی اینکه (حالا من در ادامه شواهد این برداشت را نشان می دهم) هیئت جدید هم خیلی چیزها را نتوانسته است کشف کند. آسمان ها اشیائی هستند فرای فهم هم هیئت قدیم و هم هیئت جدید. یعنی هم هیئت قدیم نمی تواند راجب افلاک صحبت کند هم هیئت جدید نمی تواند صحبت کند؛ چرا که آن مبتنی بر فرض فضاهای نامتناهی است. خوب آن به چی بر می گردد؟ قطعا به هیئت جدید بر می گردد دیگر، در هیئت قدیم فضای لایتناهی قائل نبودند و اینکه هر ستاره ای در این فضا بر مدار خاص خودش حرکت می کند با حرکتش فلک یا دایره ای رسم می کند که مسیرش از آن جدا نمی شود، آن ها خورشیدهایی فرض کرده اند؛ آنها به هیئت جدید باید برگردد در هیئت قدیم که خورشیدها ندارد و برای هر خورشید منظومه ای از ماه ها و ستارگان و زمین هایی که دور خورشید می گردند یکی از آنها بلکه کوچکترین شان، نظام الشمسی است (منظومه شمسی). اصلا نمی شود این عبارات را به هیئت قدیم نسبت داد؛ کاملا مشخصه که به هیئت جدید اشاره دارد. منظور آنها از انکار آسمان ها در معنای ظاهری این نیست که ادعا کنند آسمان ها به طور یقینی وجود ندارند؛ بلکه به این معنی است که علم شان و تحقیقات شان به وجود آنها نرسیده است. "علمهم و بحثهم لم یوسلهم علیها" این یعنی هذه الطریقه در مورد هیئت جدید صحبت می کند دیگر. باز اینجا دکتر

امیر ارجمند این را هیئت قدیم گرفته است. این روش "هذه الطريقة أصلح و أبسط من الأولى" سالم تر و ساده تر است از آن روش قبلی. چگونه می توانیم بگوئیم هذه الطريقة دارد به هیئت قدیم اشاره می کند و روش قبلی من الأولى دارد به هیئت جدید اشاره می کند؛ یعنی می گوید هیئت قدیم سالم و ساده تر است! این عبارت نمی خواند با این از اصل و سیاق نمی خورد و اینکه بگوئیم قبلی و بعدی نمی خورد؛ پس مشخصا دارد می گوید که این روش هیئت جدید سالم تر و ساده تر است از روش قبلی و تجربه و شواهد بر آن دلالت دارد. تنها چیزی که ایشان فرض آن را لازم دیدند وجود اثیر مایع است "الثیر مائی" یعنی اثیر مایع طور که بنده ترجمه کردم اثیر مایع، در آن فضا برای تبدیل انتقال نور ستاره ای به ستاره دیگر، که اینجا مشخصا دارد به نظریه اتر در نجوم جدید در فیزیک جدید اشاره می کند که هم دکارت و هم در قرن نوزدهم بسیاری از فیزیک دانان وقتی فهمیدند که نور خاصیت موجی دارد گفتن تمام فضا را اتر مایعی پر کرده است و این امواج نور، امواجی در اتر هستند و اینجا احتمالا کاشف الغطاء دارد به یکی از نظریه های اینچنینی اشاره می کند. "فقد اكتشف من الرصدية سيارات الأخرا كثيرا غير السبعث المشهور من مالا مجارا ذكره في هذه مقام" می گوید با ابزارهای رصدی شان سیارات دیگر به غیر از این هفت تا را کشف کردند. پس تا اینجا دارد می گوید که نجوم جدید با ظاهر آیات و روایات نمی خواند، ولی نجوم جدید سالم تر و بهتر است. این حرف جدیدی نیست همان چیزهایی است که قبلا در کتاب "الدین والاسلام" و "المراجعات ریحانیه" همان ها را گفته بود. و اما در دین یعنی قرآن و روایات چیزی نیست که به جسمانی بودن عرش قدسی دلالت کند، مگر برخی اشارات مبهم مثل آنچه می گوید کرسی او آسمان ها و زمین را دربرگرفته است و بر روی عرش مستولی شو و این آیات قطعا معنایی به جز این ظاهر دارد. می رود شروع می کند مسئله عرش و کرسی را حل بکند و تفسیر می کند عرش و کرسی احتمالا منظور قدرت است و یکیش منظور نیروی خدایی است و قدرت خداست و علم خداست و اینها اساسا نباید معنی مادی شود و آسمان ها هم که روایات آمده با نجوم جدید نفی نشده است؛ بلکه نجوم جدید علمش به آنجا نمی رسد. پاسخ ایشان به سوال مطرح شده این است؛ که درسته که آیات و روایات ما با نجوم جدید ظاهرش نمی خواند، نه با نجوم جدید می خواند و با نجوم قدیم سازگارتر است ولی حالا که ما فهمیدیم نجوم جدید درست هست سماوات را باید هم معنی چیزهایی بگیریم که علم ما به آن نمی رسد. تفسیر آیه خیلی وقت ها این چنین است که می گویند اصلا آسمان اول، کل کیهانی که ما می شناسیم، نجوم جدید و کهکشان ها و اینها، همه آسمان اول هستند و بقیه آسمان ها اصلا مفاهیم دیگری هستند.

که البته من نکته‌ی تفسیری بگویم، این تفسیر مشکلی دارد به خاطر اینکه در آیات قرآن اشاره شده است به کفار می‌گوید: "آیا آسمان‌های هفتگانه را نمی‌بینید و کفر می‌ورزید؟" خوب نشان می‌دهد آسمان‌های هفتگانه همین آسمان‌های مادی هستند و این تفسیر کاشف الغطاء هم نمی‌تواند مسئله را حل بکند. من عبارات دیگر کاشف الغطاء را نمی‌خوانم چون می‌رود سراغ اینکه که کرسی و عرش را چگونه تفسیر بکند. می‌خواهم بگویم در واقع در میان علمای شیعه که بسیاری از آنها رفتند به سمت اینکه بحث اعجاز علمی را مطرح بکنند و آیات قرآن را و روایات را عرضه کنند علم جدید بدانند؛ و به عقده من به این شیوه ضربه به دین زدند همان طور که از علم برای تبلیغ دین استفاده کردند، ضربه هم زدند به خاطر اینکه معلوم شد این تفسیرها چقدر من درآوردی است و چقدر ناهماهنگ است و تنها برداشتی که می‌شود از اینها کرد این نیست. در نتیجه آدمای یکم که باسواد شدند فهمیدند این چیزها را نمی‌توانند بپذیرند و کنار گذاشتند، ولی از میان علمای شیعه بودند افرادی که با این تفسیر همراه نبودند می‌گفتند، نکنید این کارها را، آیات و روایات ظاهرشان با نجوم قدیم سازگارتر است که تازه بعضی از آیات و روایات و بعضی از روایات که کلا خیلی پرت هستند (ببخشید که از این کلمات استفاده می‌کنم چون ایشان گفتند می‌کوبد به دیوار دیگه کوبیدن به دیوار فکر می‌کنم بدتر باشد که شما بگویید من این روایات را به دیوار می‌کوبم چون می‌گویند زمین روی شاخ گاو است، حالا من پرت کردم ایشان کوبید به دیوار) خلاصه اینکه اینها را ایشان کنار می‌گذارند، ولی آرای این جور علما دیگر شنیده نشد چون کنار گذاشته شد و پس از انقلاب ما شاهد این هستیم که تفسیری مثل تفسیر نمونه که نمونه بسیار خوبی بود واقعا از تفاسیر اسلامی مبتنی بر اعجاز علمی رواج پیدا کرد. تفسیری که بیش از همه روش مانور داده شد بیش از همه خوانده شد و بیش از همه آهسته آهسته ضرباتش به اصل همان تشیعی که می‌خواست ازش دفاع کند، روشن شد. چون آهسته آهسته آدم‌ها فهمیدند که این هماهنگ کردن‌ها واقعا شما کتاب‌های اساطیری یونان باستان هم پیدا کنید و نگاه کنید عین این کیهان‌شناسی مدرن را می‌توانید ازش در بیاورید. یک متن ادبی از ابیات حافظ شیرازی هم شما می‌توانید خورشید مرکزی و حرکت زمین را در بیاورید، آنچه که زمین را به چوب چوگان تشبیه کرده است. یعنی این طور برداشت کردن‌های من عندی از عبارات از طرف علمای بزرگ آن روزگار علمای کوچکی نبودند حالا هبه الدین شاید از لحاظ علمی خیلی والا نبود ولی آیت الله خوبی که همراه شد (من به عنوان یک مورخ صحبت می‌کنم و کاری ندارم به اینکه ضربه زد نزد

به تبعاتش کاری ندارم) صرفاً می‌خواهم بگویم علمایی بودند که با این شیوه موافق نبودند ولی دیدگاهشان جدی گرفته نشد و مورد توجه قرار نگرفت و شد آنچه شد.